

بررسی کاربست مؤلفه‌های روان‌شناختی در توسعه‌یافتگی و توسعه‌نیافتگی

جواد بخشی الموتی^۱، سعید عبدالملکی^۲، مهدیه محمدی^۳

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۳/۲۰

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۱/۱۹

چکیده:

وقتی سخن از توسعه به میان می‌آید ذهن‌ها معطوف به مسائل مادی و پیشرفت‌های اقتصادی می‌شود و توسعه معادل با رشد و ترقی مادی در نظر گرفته می‌شود و زیربنای توسعه نیز ثروت و امکانات مادی تلقی می‌شود. اما به‌واقع توسعه و نوسازی یک فراگرد چندبعدی است که به دگرگونی در همه زمینه‌های اندیشه و فعالیت انسانی نیاز دارد. در این میان نقش عامل‌های روان‌شناختی در میزان توسعه‌یافتگی و توسعه‌نیافتگی جوامع بسیار مهم است که در بسیاری از جوامع تاکنون جدی گرفته نشده است. از جمله این عوامل ارتقاء سرمایه‌های روانی و بهداشت روانی، کاهش خشونت و پرخاشگری، حل تعارض‌های بین فردی، برخورداری از حداقل دفاع‌های روانی، تعصب و پیش‌داوری، ارتقاء هوش هیجانی، به حداقل رساندن زمینه‌های حسادت و دروغ‌گویی، تقویت خلاقیت و نوآوری، کارآمدی و امثال آن می‌باشد که به‌عنوان متغیرهایی روان‌شناختی بایستی در مسیر توسعه‌یافتگی دست‌کاری شوند. فرآیندی که در طی آن با ایجاد تغییراتی در حوزه‌های ادراکی، شناختی، ارزشی و گرایشی انسان‌ها، قابلیت‌ها و باورها، شخصیت ویژه‌ای را در آن‌ها به وجود می‌آورد، که خروجی این باورها و قابلیت‌ها و رفتارها توسعه‌یافتگی در تمام ابعاد می‌باشد. روان‌شناسان معتقدند که عامل‌های روانی و ذهنی در تولید ناخالص ملی و رشد اقتصادی نقش دارند. از این رو؛ در این مقاله تلاش شده است تا با کمک روش کیفی و تحلیلی ابعاد مختلف توسعه همچون اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی در پیوند با روان‌شناسی مورد مذاقه قرار گیرد و مفاهیم و مؤلفه‌های اثرگذار روان‌شناختی در توسعه را برای مخاطب معلوم بدارد.

واژگان اصلی: روان‌شناسی، شناخت، رفتار، ابعاد توسعه، توسعه‌یافتگی، توسعه‌نیافتگی.

۱. دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات، تهران، ایران (نویسنده مسئول)

bakhshi987@gmail.com

۲. عضو هیأت علمی گروه روانشناسی دانشگاه پیام نور، تهران، ایران

۳. دانشجوی دکتری انسان‌شناسی دانشگاه تهران، تهران، ایران

مقدمه

امروز روان‌شناسی به‌مثابه یک ارزش برای آدمیان و جوامع به شمار می‌رود چراکه چگونگی زندگی انسان در آینده به‌وسیله این علم تعیین خواهد شد. دانش روان‌شناسی تبدیل به عاملی ضروری و ناگزیر برای همه مسائل آموزشی شده است. از برنامه‌ریزی درسی گرفته تا روش‌ها و شیوه‌های تعلیم و تربیت، انضباط، عادت صحیح مطالعه و تکامل شخصیت. همچنین دانش روان‌شناسی و پژوهش برای تعیین شرایط موردنیاز برای کار خلاق در تمام حوزه‌های فعالیت انسان، از جمله استفاده از افزایش اوقات فراغت برای هر دودسته، هم شاغلین و هم آن‌هایی که به علت کبر سن بازنشسته شده‌اند، ضروری است. انسان‌ها نیازها به فراگیری دانش روان‌شناسی و جامعه‌شناسی دارند، زیرا آن‌ها را برای دستیابی به شرایطی که موجب حداکثر ثبات و استواری احساس و از بین رفتن جرم و جنایت و خطاکاری‌های جوانی و دشمنی و کینه‌توزی و محرومیت‌هایی که ناشی از آن‌هاست، یاری می‌دهد (سلزام، ۱۳۸۷، ۱۶۸). بنابراین؛ نقش روان‌شناسی در امور گوناگون زندگی فردی و جمعی بسیار حائز اهمیت است. و به‌مثابه یک ابزار عملیاتی در جهت اصلاح باورها، رفتارها، اعمال و امور درآمده است.

از طرفی توسعه‌گرایی مستلزم توان برقرار کردن توازن بین فضای ذهن انسانی با سطح تحولات در فضای زیست انسانی است. تعامل بین این دو فضا نیازمند بهشدگی ذهن مدنی - فرهنگی انسانی برای ایجاد بهداشت فضای ذهن به شکل افزایش کمیّت و کیفیت زندگی می‌باشد. فروید که در سطحی گسترده مبنای روان‌شناختی و غریزی را برای چگونگی توسعه جوامع ارائه داده است، تحولات جوامع انسانی را بر اساس لیبیدو، و در سه مرحله دهانی، مقعدی، و آلتی تفسیر کرد. به باور او، توقف در هر یک از این مراحل می‌تواند به ناهنجاری‌های رفتاری در بزرگسالی بینجامد. بعدها، فروید از دو کشش معارض و جاذب زندگی خواهی و دافع مرگ طلبی سخن گفت که موجب هیجانات انسانی از قبیل عشق و نفرت یا شادی و غم می‌شود. به نظر او اگر انسان نتواند این دیالکتیک نیروهای معارض را به دیالوگی سازنده تبدیل کند، و یا برای آن جایگزینی استعلاپی پیدا کند، رفتاری نابهنجار در بزرگسالی خواهد داشت. بنابراین، در عمل فردی و اجتماعی خود و دیگران طیفی از رفتارهای گوناگون می‌بینیم. هرکدام از این رفتارها بازتاب یک تعامل خاص ذهنی با فضای زیست است که در قالب فضای زبانی گفتار، نوشتار و یا اقدام بروز می‌کند. با این تعبیر در خصوص مفهوم توسعه می‌توان گفت (سیف زاده، ۱۳۹۲، ۱۷۱):

۱. توسعه کنشی بن‌فکنانه و رندانه است.

۲. هر چشم‌انداز و یا برساخته ذهنی - زبانی - عملی بازتاب نوعی متنوع از امکان تعامل/تقابل‌های فضای ذهن با فضای زیست است که به شکلی خاص ظهور می‌یابد.

۳. مبنای توسعه، تنوع ناشی از قبول آشفته‌گی در فضای زیست، و تمایل به اهتمام به مدیریت لذت‌آور انسانی است.

۴. توسعه تحولی تاریخی است که از این تعامل و یا تقابل ناشی می‌شود.

۵. به عدد لحظات تاریخی گوناگون، نگاه ترجیحی به توسعه وجود دارد.

۶. توسعه یک جریان گفتمانی است، که به شکل دیالکتیکی و دیالوگی، امکان ظهور می‌یابد.

زندگی در جوامع دموکراتیک و کشورهایی که در آن، فساد دولتی کمتر است و شفافیت بیشتری وجود دارد، باعث شادی بیشتر می‌شود. همچنین، اگر افراد جامعه مجاز باشند که در فعالیت‌های دولتی، از طریق رفتارندوم یا رأی‌گیری در مورد موضوعات مهم ملی مشارکت بیشتری داشته باشند، سطح شادی‌شان به میزان زیادی افزایش خواهد یافت. با مقایسه دو کشور با درآمد سرانه یکسان، می‌توان دریافت که افراد در کشور دموکرات تر که از حکمرانی خوبی برخوردار است، بسیار شادتر خواهند بود. برعکس، در کشورهایی که نظام دیکتاتوری و فساد در آن حاکم است، در مقایسه با کشورهای فقیر اما دموکراتیک و دارای حکمرانی مناسب، افراد سطح شادمانی بسیار کمتری را تجربه خواهند کرد (آلمن، ۱۳۹۷، ۳۳۶).

هیگن معتقد است؛ بی تحولی جوامع سستی معلول ایجاد شخصیتی استبدادی در افراد است و بروز این شخصیت استبدادی در افراد، معلول تربیت خشک و اطاعت آمیز آنان در کودکی است. که با تنبیهات سخت همراه است. هیگن در خصوص منزوی بودن افراد جوامع سستی می‌گوید: «تسلسل مراحل این‌گونه پیش می‌رود که حادثه‌ای آزاردهنده موجب پیدایش یک جهش در جامعه و از دست رفتن منزلت و مقام بعضی از گروه‌های نخبه می‌شود که از قدرت خلع شده‌اند. واکنش روان‌شناختی این واقعه کناره‌گیری این گروه‌ها و یک دوره انزواطلبی است. در اثنای این دوره الگوی تربیتی کودک تغییر خواهد کرد. در خارج این جریان نیز واکنش و ارزش‌های اجتناب‌ناپذیری حاصل خواهد شد که به رشد اقتصادی منجر می‌شود، تغییر خواهد کرد.» (به نقل از ازکیا و غفاری، ۱۳۷۷). وی بر این باور است که برای حل این مسئله لازم است که در این افراد احساس نیاز به پیشرفت تلقین شود.

واحد مطالعه و تحلیل در روان‌شناسی، «فرد» می‌باشد. با مطالعه و بررسی ویژگی‌های افراد یک جامعه می‌توان نتایج حاصل را تعمیم داد. از این‌رو به همان اندازه که مطالعه و بررسی فرد مهم است،

توانمندسازی و توسعه تک تک افراد جامعه برای نیل به توسعه ملی نیز مهم است. چراکه اساساً راه توسعه ملی از توسعه فردی می‌گذرد و لاجرم فرد فرد افراد جامعه بایستی توسعه یافته شوند. اینکلس در زمینه توسعه فردی می‌گوید: «احساس لیاقت، توانایی دست‌وپنجه نرم کردن با امور، مدیریت و تسلط، یکی از اهداف فردی و آخرین محصول فرایند توسعه فردی شناخته می‌شود. احساس تأثیرگذاری فردی ممکن است در حوزه‌های متعددی رخ بنماید: توانایی کلی فرد برای تأثیرگذاری بر جهان، مهارت بدنی یا ذهنی، روابط میان فردی، فعالیت فیزیکی، تقابل با طبیعت یا سرکوب و کنترل مهار عواطف فردی.» (اینکلس، ۱۳۹۶، ۵۲۸). همچنین لرنر (۱۹۵۸) معتقد است که بین ناتوانی فردی و تولید ناخالص ملی هم‌بستگی منفی وجود دارد.

کچوئیان (۱۳۷۳) در مقاله‌ای با عنوان «توسعه و جامعه‌شناسی: توسعه جامعه‌شناختی» در خصوص نسبت ایرانیان با توسعه می‌گوید: ما اکنون وارد دهه پنجم توسعه می‌شویم اما با کمال تأسف انبانی از تجربه‌های ناموفق را حمل می‌کنیم که به قیمت از دست دادن فرصت‌های طلایی سرمایه‌های کمیاب و ذی‌قیمت و بالاتر از همه تباهی زندگی میلیون‌ها انسان تمام شده است. تأسف بیشتر در این است که ما اکنون از هر زمان دیگری مأیوس‌تریم و در حال رویگردانی کامل از برنامه‌های توسعه و توسعه برنامه‌ریزی شده هستیم، سؤال ما این است که مسئول این وضع کیست؟ و چه کسانی می‌بایست مواخذه شوند؟ مهم‌تر از این سؤال پرسش از اصل مشکل است و اینکه چگونه می‌توان بر آن فائق آمد؟ (کچوئیان، ۱۳۷۳، ۲۵۱). این اظهار نظر اهمیت نقش روان‌شناسی در توسعه را برای ما نمایان می‌سازد. گرچه ایشان راه‌حل را در توسعه جامعه‌شناختی و فرهنگی می‌داند و معتقد است که پرداختن بیش از اندازه به توسعه اقتصادی و جدا دانستن مقوله اقتصاد و فرهنگ چنین بلایی را بر سر ما آورده است.

تعریف توسعه

توسعه در لغت به معنای رشد تدریجی در جهت پیشرفته‌تر شدن، قدرتمندتر شدن و حتی بزرگ‌تر شدن است (فرهنگ لغات آکسفورد، ۲۰۰۱).

صاحب‌نظران توسعه همچون؛ امیل دورکیم، کارل مارکس، ماکس وبر، برونسیلاو مالینوفسکی^۱؛

^۱. Bronislaw Malinowski

آلورین وارد گولدنر^۱، میخائیل تودارو^۲ و بسیاری دیگر، تعاریف گوناگونی برای توسعه پیشنهاد کرده‌اند. اکثر آن‌ها بر این باورند که توسعه ابتدا از نیازهای اولیه انسانی شروع شد و رفته‌رفته همه ابعاد زندگی مانند فضاها، فرهنگی، اجتماعی، رفاهی، آموزشی، هنری، اقتصادی، سیاسی، دفاعی و مانند آن را در بر گرفت (آل یاسین، ۱۳۹۳، ۲۴).

مهم‌ترین نکاتی که در تعریف توسعه باید مدنظر داشت عبارت‌اند از اینکه، اولاً باید توسعه را یک مقوله ارزشی به شمار بیاوریم، دوماً باید آن را جریانی چندبعدی و پیچیده بدانیم و سوم، باید به ارتباط و نزدیکی آن با مفهوم بهبود توجه داشته باشیم (ازکیا و غفاری، ۱۳۸۴، ۲۴). در بحث از رشد و توسعه اقتصادی نیز صاحب‌نظران توسعه این دو مقوله را از هم تفکیک می‌کنند. آرتور لوئیس^۳ رشد اقتصادی را به معنای افزایش سود می‌داند و آن را شامل مفاهیمی همچون رفاه، آسایش و سعادت نمی‌داند و کاری به توزیع و مصرف آن‌ها ندارد. وی حتی معتقد است که با افزایش رشد اقتصادی نه‌تنها ممکن است شرایط زندگی مجموع جمعیت جامعه بهبود نیابد، بلکه وخیم‌تر شود. می‌توان گفت رشد اقتصادی عبارت است از افزایش شاخص‌های اقتصادی نظیر تولید ناخالص ملی یا درآمد سرانه طی یک دوره زمانی مشخص. در تعریف توسعه اقتصادی نیز غالباً بر مقولاتی همچون کاهش فقر و نابرابری و رفع بیکاری تأکید می‌شود. اساساً «توسعه اقتصادی فرآیندی است که در طی آن شالوده‌های اقتصادی و اجتماعی جامعه دگرگون می‌شوند، به طوری که حاصل چنین دگرگونی و تحولی در درجه اول کاهش نابرابری‌های اقتصادی و تغییراتی در زمینه تولیدی، توزیع و الگوهای مصرف جامعه خواهد بود.» (همان، ۴۵-۴۲).

تاریخچه توسعه

مفهوم و واژه توسعه در قرن بیستم مطرح شد. دقیقاً زمانی که آمریکایی‌ها طرح مارشال را برای بازسازی اروپا مطرح کردند این مبحث هم مطرح شد که جهان هم به یک بازسازی نیاز دارد و به دنبال بحث بدون متولی مانند مستعمره‌ها و لزوم شرکت آن‌ها در نظم نوین جهانی بعد از جنگ دوم به میان آمد. توسعه‌ای که در آن زمان مطرح می‌شد مبتنی بر الگوهای اقتصادی بر مبنای

1. Alvin Ward Gouldner

2. Michael P. Todaro

3. Arthur Lewis

تکنولوژیک بود که در این میان از کسانی که نظریاتش بیشترین تأثیرگذاری را داشت می‌توان به روستوف اشاره کرد که بنابه اعتقاد او جوامع سستی که به شکل بسته و خودبسته به حیات خویش ادامه می‌دهند می‌توانند با توسعه اقتصادی و بنا نهادن تکنولوژی به انبوهی مصرف برسند و با این وضعیت مرحله «خیز» را شروع و از آن‌پس وارد مرحله‌های توسعه در نظریه وی بشوند تا به این گونه به سوی بنا نهادن جامعه مدرن گام بردارند. این تئوری هنوز هم یکی از غالب‌ترین تئوری‌هایی است که از دهه‌های ۱۹۵۰-۱۹۶۰ تاکنون ادامه داشته است و ما هنوز این الگو را در برنامه‌های توسعه بسیاری از کشورهای توسعه‌نیافته و در حال توسعه می‌بینیم. در واقع بنای نظریه بر آن بود تا با احداث و وارد کردن فناوری‌های مدرن در جوامع سستی راه توسعه اقتصادی در این جوامع هموارتر شود و ادعا بر آن بود که اگر توسعه اقتصادی اتفاق بیفتد به دنبال خودش توسعه در دیگر زمینه‌های اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و ... را به دنبال خواهد داشت. اما در جهان واقعی نتایجی که از این برنامه به دست آمد بسیار ناامیدکننده بود زیرا شاهد این بودیم که عملاً توسعه‌ای اتفاق نیفتاد و ورود تکنولوژی در واقع باعث فساد در ابعاد مختلف سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، و اجتماعی شد و این یک شکست عمومی بود (فکوهی، ۱۳۸۵، ۱۱۰).

بنابراین از سال‌های ۱۹۷۰ و خصوصاً با فعال شدن سازمان ملل تئوری‌ها تغییر کرد. یکی از ارگان‌های مهمی که در سازمان ملل متولی این امر شد (UNDP) بود. در واقع برنامه این سازمان برای توسعه تلاش برای تغییر محوریت توسعه از اقتصاد به حوزه‌های دیگر از جمله فرهنگ و جامعه بود. در مؤسسه‌ای که این سازمان تأسیس کرد مشاهده می‌کنیم که برنامه‌هایش برای توسعه، که از آن به‌عنوان برنامه‌های توسعه هزاره نام‌برده می‌شود، اکثر مفاهیم آن مربوط به حوزه‌های علوم اجتماعی است (همان). کشورهای عضو سازمان ملل در سپتامبر سال ۲۰۰۰ اهداف توسعه هزاره را تدوین کردند که بیشتر بندهای آن تلاش در جهت آموزش و توانمندسازی همگانی در سطح جهان بود.

همان‌طور که پیشتر گفتیم، توسعه به شکل رسمی و برنامه‌ریزی شده پس از جنگ جهانی دوم شروع شد. البته به این معنا نیست که پیش از آن هیچ ایده‌ای درباره توسعه اجتماعی و اقتصادی وجود نداشته است، بلکه به سبب وجود بحث‌های بین‌المللی روزافزون درباره چگونگی رویداد توسعه به‌ویژه در جنوب ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ است. سازمان‌های بین‌المللی برای کوشش و دستیابی به توسعه تأسیس شدند

1. tak off

2. United Nations Development Programme

و شماری راهبرد پذیرفته شد. این مداخلات خاص به‌عنوان بخشی از تلاش توسعه در سطح بین‌المللی است که گیلان هارت (۲۰۰۱) اصطلاح «ت: D بزرگ» توسعه را بر آن می‌نهد در مقابل «ت: d کوچک» که وی آن را به‌عنوان پیشرفت عمومی سرمایه‌داری می‌بیند. با این وصف، همان‌طور که در جدول شماره ۱ آمده است، ریشه بسیاری از ایده‌های توسعه در نیمه دوم سده بیستم و آغاز سده بیست و یکم در نظریه‌های سده نوزدهم و پیشتر قرار دارد (ویلیس، ۱۳۹۳، ۳۷-۳۸).

جدول ۱. تحولات توسعه، دهه ۱۹۵۰ به بعد (به نقل از ویلیس، ۱۳۹۳، ۳۷-۳۸)

دهه	رهیافت‌های اصلی توسعه
۱۹۵۰	نظریه‌های نوسازی: تمامی کشورها باید مدل اروپایی را دنبال کنند. نظریه‌های ساختارگرا: کشورهای جنوب باید تعامل با اقتصاد جهانی را محدود کنند تا اقتصاد بومی فرصت رشد پیدا کند.
۱۹۶۰	نظریه‌های نوسازی نظریه‌های وابستگی: فقر کشورهای جنوب به سبب استثمار کشورهای شمال است.
۱۹۷۰	نظریه‌های وابستگی رهیافت‌های نیازهای اساسی: تمرکز دولت‌ها و سیاست‌های کمک می‌باید بر فراهم کردن نیازهای اساسی فقیرترین مردمان جهان باشد. نظریه‌های مالتوسی نو: نیاز به کنترل رشد اقتصادی، استفاده از منابع و رشد جمعیت برای اجتناب از فاجعه اقتصادی و بوم‌شناختی زنان و توسعه: شناسایی شیوه‌هایی که در آن توسعه اثرات مختلفی بر زنان و مردان دارد.
۱۹۸۰	لیبرالیسم نو: تمرکز بر بازار. حکومت باید از مشارکت مستقیم در فعالیت‌های اقتصادی دست بکشد. رهیافت‌های مردمی: اهمیت در نظر گرفتن محیط محلی و دانش بومی توسعه پایدار: نیاز به تعادل بخشیدن به نیازهای نسل حاضر در برابر ملاحظات محیط زیستی و دیگر مسائل مردمان آینده جنسیت و توسعه: آگاهی بیشتر از شیوه‌هایی که جنسیت در توسعه مداخله می‌کند.
۱۹۹۰	لیبرالیسم نو پس از توسعه: ایده‌هایی در این باره که «توسعه» شکلی از استعمارگرایی و اروپا‌مداری را بازتاب می‌دهد و باید از سطح مردمی به ستیز با آن برخاست. توسعه پایدار فرهنگ و توسعه: آگاهی افزایش یافته از اینکه چگونه گروه‌های اجتماعی و فرهنگی مختلف تحت تأثیر جریان‌های توسعه‌ای قرار می‌گیرند.
۲۰۰۰	لیبرالیسم نو: اشتغال بیشتر با مفاهیم جهانی شدن

توسعه پایدار	
پساتوسعه	
رهیافت‌های مردمی	

ابعاد توسعه

هم‌زمان با تقسیم‌کار، تفاوت‌پذیری امور و تخصصی شدن علوم و گرایش به تدقیق مفاهیم، به‌کارگیری آن‌ها در معانی اخص خود، بیشتر شده است. به‌طوری‌که امروزه برحسب حوزه‌های چهارگانه حیات اجتماعی، حداقل با چهار نوع توسعه - اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی - سروکار داریم که هرچند در فرآیند توسعه ملی در هر جامعه‌ای با یکدیگر دارای تعامل، نفوذ و ارتباط متقابل هستند ولی از هویت، استقلال نسبی و ویژگی‌های خاص خود برخوردارند (الکساندر، ۱۹۹۵، ۹۷).

۱. توسعه اقتصادی

توسعه اقتصادی، ضمن اینکه به‌طور انکارناپذیری ضروری است، می‌تواند به پیامدهای نامطلوب معینی بینجامد. توسعه اقتصادی باید با اهداف اجتماعی خاصی وفق داده شود. نرخ‌های رشد، ارقام تولید ناخالص ملی^۱ و درآمد سرانه اغلب گول زننده هستند؛ نمای بیرونی آن‌ها واقعیت‌های زشت فقر و تهیدستی و تحقیر و فروماندگی گروه‌های بزرگی از جامعه را پنهان می‌سازد. بدین طریق، وقت آن است که به‌جای تولید ناخالص ملی، به رفاه ناخالص ملی^۲ و توسعه اجتماعی باندیشیم. این هدف جدید موارد زیر را می‌طلبد (دیوب، ۱۳۸۶، ۸۷-۸۸):

۱. جابجایی در تأکید از فرد بر اجتماعات بزرگ‌تر که دربرگیرنده اکثریت فقیر باشد.
۲. تعریف مجدد اهداف اجتماعی برحسب تأمین نیازهای بشر و ارتقاء کیفیت زندگی
۳. جرح و تعدیل استراتژی‌های برنامه‌ریزی و اجرا برای به‌حساب آوردن تقابل میان اهداف اقتصادی و فرهنگی
۴. ایجاد یک ساختار نهادی توزیع مجدد برای نیل به اهداف اجتماعی جدید، و رشد و گسترش دادن یک استراتژی وسیع برای تغییر سازمانی و ارزشی برای تضمین دستیابی سریع به اهداف

1. Gross National Product (GNP)

2. Gross National Welfare (GNW)

اجتماعی دوباره تعریف شده

۵. ایجاد قواعد و تنظیم شاخص‌ها برای ارزیابی ترقی اجتماعی و تشخیص و ارزیابی گرایش‌های اجتماعی در حال ظهور
۶. بر پا کردن راهکارهای ثبت‌کننده و نمایاننده برای تضمین اینکه سطوح رشد پایدار بوده و در هیچ نقطه‌ای از حدود بیرونی تجاوز نکند.
۷. پیش‌بینی مسائل رشد و دیگر مسائل و آمادگی رسیدگی سریع و مؤثر به آن‌ها
۸. ایجاد روحیات و خلیاتی که در آن سؤال کردن و تفکر مجدد درباره تناسب و کفایت شکل‌بندی‌های اجتماعی موجود و اقدام در جهت بازسازی آن‌ها، ممکن و میسر باشد.

۲. توسعه سیاسی

آن جنبه‌هایی از توسعه که از همه بیشتر به سیاست مربوط‌اند، می‌توان به دو مقوله دسته‌بندی کرد: نخستین مقوله، تحرک اجتماعی که به تعبیر دویچ، عبارت از فراگردی است که با آن، «رشته‌های عمده پایبندی‌های کهن اجتماعی، اقتصادی، و روان‌شناختی سست یا پاره می‌شوند و مردم پذیرای الگوهای نوین رفتاری و اجتماع‌پذیری می‌شوند» (دویچ، ۱۹۶۱، ۴۹۴). به این معنا که مردم رویکردها، ارزش‌ها و چشمداشت‌هایشان را که وابسته به جهان سنتی پیشین بوده است، رها می‌کنند و به ارزش‌های ویژه جهان نوین روی می‌آورند. این دگرگونی، در نتیجه سوادآموزی، آموزش، ارتباطات گسترده‌تر، استفاده هر چه بیشتر از وسایل ارتباط‌جمعی و شهری شدن، پدید می‌آید. دومین مقوله، همان توسعه اقتصادی است که به رشد فعالیت اقتصادی کل جامعه و بازده آن مرتبط است. این رشد را می‌توان با درآمد سرانه ملی و سطح صنعتی شدن کشور اندازه‌گیری کرد و سطح رفاه فردی را نیز می‌توان با طول امید بقا، میزان مصرف کالری و تعداد بیمارستان‌ها و پزشکان سنجید. تحرک اجتماعی به دگرگونی در آرزوهای افراد، گروه‌ها و جامعه‌ها و توسعه اقتصادی به دگرگونی در ظرفیت‌های جامعه نیاز دارد، اما نوسازی به هردوی آن‌ها نیازمند است (هانتینگتون، ۱۳۸۶، ۵۶).

۳. توسعه اجتماعی

توسعه اجتماعی در منابع موجود با تعاریف و تعابیر متفاوتی به‌کاررفته است که معرف رویکردهای متفاوت همچون رهیافت‌های عام و خاص و همچنین تقسیم‌بندی ایدئولوژیک توسعه

اجتماعی بر اساس دیدگاه‌های رفاه‌گرا و مارکسیستی است (آزاد ارمکی و همکاران، ۱۳۹۱، ۱۰). برای مثال؛ نظریه‌پردازان رفاه‌گرا، به اصل کلی توسعه اجتماعی در حرکت به سوی کیفیت بیشتر زندگی، اعتقادی راسخ دارند. از جمله وارنر (۱۹۵۸) معتقد است که توسعه اجتماعی عبارت است از امکانات رفاهی برای زندگی بهتر مردم جامعه. ماکس وبر ضمن تبیین ارتباط میان توسعه اجتماعی با شانس زندگی، بر این نظر پافشاری می‌کند که شانس زندگی عبارت است از امکان دستیابی به شرایط زندگی مناسب‌تر و تجارب زندگی شخصی بهتر. از سوی دیگر میلز و گرت، گستره زیادی برای شانس زندگی قائل شده‌اند که شامل هر چیزی است که امکانات زندگی از یک‌سالگی تا شانس دیدن هنرهای زیبا، تندرستی، رشد و امثال آن را فراهم می‌کند. همچنین از نظر سازمان‌های بین‌المللی همچون سازمان ملل متحد با استناد به گزارش‌های توسعه انسانی - اجتماعی، هدف نهایی توسعه، ارائه فرصت‌های مناسب به مردم برای زندگی بهتر از طریق دسترسی به تسهیلات آموزشی، بهداشتی، رفاهی، تغذیه، مسکن، اشتغال و مانند آن است (شمعدانی حق، ۱۳۸۰، ۲۵۱).

در مقابل این اظهارنظر، دیدگاه‌های مارکسیستی بر ارزش‌های مبتنی بر مساوات اجتماعی در بحث توسعه اجتماعی تأکید کرده‌اند. دونگ کیم توسعه اجتماعی را درجه‌ای از ساختار اجتماعی می‌داند که به اکثریت مردم محروم جامعه نه تنها اجازه تقاضا برای برخورداری از منابع ملی را می‌دهد بلکه در جهت رسیدن به آن هدف، آن‌ها را یاری می‌کند. از نظر او اگر تغییر ساختاری جامعه در مسیری باشد که فرصت‌های لازم را برای دستیابی توده مردم به سهم خود از منابع ملی در اختیار آن‌ها قرار دهد، این مسیر، در اصل همان فرآیند توسعه است. در واقع، فرآیند توسعه اجتماعی از دیدگاه این رهیافت فرآیندی عاری از استثمار و استثمار خارجی در جامعه است (نظری، ۱۳۷۷، ۱۳۲). به یک معنا؛ توسعه اجتماعی بایست بر مبنای عدالت و توزیع عادلانه منابع استوار باشد.

۴. توسعه فرهنگی

توسعه فراگیر بدون توسعه فرهنگی امکان‌پذیر نیست. اگر اهمیت بعد فرهنگی توسعه بیشتر از بعد اقتصادی یا سیاسی نباشد، کمتر هم نیست. چراکه فرهنگ یکی از عواملی است که می‌تواند نقش دوگانه‌ای را ایفاء نماید. اگر فرهنگ دارای توانایی جذب عناصر فکری توسعه بوده و قدرت نهادی کردن آن عناصر را داشته باشد، در روند توسعه تأثیر مثبت گذاشته و جریان آن را تسریع خواهد کرد، اما در غیر این صورت، عناصر توسعه به‌کندی در آن جامعه نفوذ پیدا کرده و چه‌بسا دچار وقفه یا

انحراف گردد(نراقی، ۱۳۹۰، ۱۳۶).

توسعه فرهنگی جنبه‌های پویای نوسازی را برحسب ایجاد تغییرات در ساخت هنجاری اجتماع، به‌ویژه مجموعه‌ای از ارزش‌ها که مانع یا مشوق نوسازی می‌شوند، بررسی می‌کند. در این مدل اهمیت متغیرهای ساختی انکار می‌شوند، بلکه ارزش‌های فرهنگی پیش‌نیاز اساسی برای وصول به نوسازی می‌شوند. طرفداران این مدل از توسعه، به پیروی از نظریات ماکس وبر سعی کرده‌اند تا مجموعه‌ای از ارزش‌های فرهنگی را که برای نوسازی جوامع در حال توسعه ضروری می‌نمایند، مشخص کنند. مثلاً رالف پیریز بر اساس پژوهش خود پیرامون ارزش‌های مذهبی در شرق و تأثیر بازدارنده آن‌ها بر توسعه اقتصادی نتیجه‌گیری می‌کند که اصولاً آن نظام ارزشی که خود نظامی مذهبی و کناره‌گیری از دنیا را برای وصول به رستگاری توصیه می‌کند، نسبت به توسعه سازمان اجتماعی مدرن و تکنولوژی دارای نگاهی خصمانه است (ایزن استیت، ۱۹۶۸، ۲۵۶).

همچنین، بل شاو معتقد است که مذاهب شرقی، به‌استثنای مسیحیت، ارزش‌های زیادی برای تفریح، خرسندی، مشارکت در تفریح و مراسم و جشن‌ها قائل‌اند و این‌گونه فعالیت‌ها بر انگیزه‌های پس‌انداز و سرمایه‌گذاری تأثیر می‌گذارد و مانع از توسعه آنان می‌گردد (شانون، ۱۹۵۷، ۱۹۲). به‌طور کلی طرفداران این مدل بر این نکته تأکید می‌کنند که ارزش‌های فرهنگی مذاهب شرقی مهم‌ترین عامل بازدارنده در نوسازی جوامع آنان است.

نظریه روان‌شناختی توسعه مشکل اساسی توسعه نیافتگی را در عناصر فرهنگی یا روان‌شناختی مردم جوامع جهان سوم می‌داند، که گفته می‌شود مردمان خرافاتی، سرنوشت‌گرا، محافظه‌کار و منفعل هستند (الیاس اچ. توما، ۱۹۸۸ به نقل از نراقی، ۱۳۷۰، ۱۵۸).

۵. توسعه انسانی

مفهوم توسعه انسانی می‌تواند به شیوه‌های مختلف درک شود؛ از نظر سیاسی و اقتصادی، توسعه انسانی باثبات، امنیت و رفاه نسبی شهروندی، مرتبط است. از نظر اجتماعی، با سواد، آموزش، روابط اجتماعی و به‌طور کلی «کیفیت زندگی»،^۱ و از نظر اخلاقی، با توسعه وجدان، آگاهی اخلاقی و توانایی فطری و با عمل بر طبق معرفت اجتماعی - فرهنگی از آنچه درست تلقی می‌شود (این موضوع، در

1. Elias h. tuma

2. Quality of life

جهان در حال توسعه، اغلب با ابعاد روحی و مذهبی تداخل دارد) و در نهایت، به لحاظ روان‌شناختی، توسعه انسانی به سلامت روانی، عزت‌نفس، موفقیت در روابط مهم و سعادت بشری مربوط می‌شود. در مجموع، ابعاد چندگانه توسعه انسانی نشان‌دهنده نوعی مقوله‌بندی گسترده و حتی متمایز است که با ابعاد سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، اخلاقی و روان‌شناختی، ثبات اجتماعی، امنیت و رفاه نسبی را مورد تأکید قرار می‌دهد. با این حال، توسعه انسانی تا این اواخر، برای برخی از متخصصین توسعه، یک موضوع اضافی و حاشیه‌ای تلقی می‌شد: پیدا کردن راه‌هایی که پیوسته رشد اقتصادی فزاینده را ایجاد نماید. ولی، این امر در حال تغییر است. یعنی در حال حاضر، متخصصان توسعه در تلاش‌اند تا ایده توسعه انسانی را به واقعیت تبدیل نمایند. این امر، عوامل مختلفی از جمله ابعاد روحی و روانی زندگی را شامل می‌شود (کلاپن، ۲۰۰۵، به نقل از هینز، ۱۳۹۲، ۳۰).

نوسازی و توسعه

نوسازی و توسعه دو مفهومی هستند که از حیث اهداف و روش باهم همگرایی دارند. این دو، سه نکته و موضوع مرجع مشترک دارند: ۱. آن‌ها به اوضاع و احوال جامعه نسبت داده می‌شوند. نظریه‌پردازان نوسازی بین جوامع سنتی، انتقالی، و نوین تمیز قائل می‌شوند. از طرف دیگر، نظریه‌پردازان توسعه از جوامع توسعه‌نیافته، در حال توسعه و توسعه‌یافته سخن می‌گویند. ۲. هر دوی آن‌ها از این نظر که کمال مطلوبشان برنامه‌ای عملی ارائه می‌دهد، مجموعه‌ای از اهداف را بیان می‌کنند. ۳. هر دو مفهوم در رابطه با یک فرآیند، حرکت از سنت به مدرنیته یا از توسعه‌نیافتگی به توسعه، هستند. معیارهایی که وضع جوامع را بررسی و تعیین می‌کنند، دارای بار ارزشی هستند و به‌طور عمده، میزان تولید ناخالص ملی و درجه صنعتی شدن را به حساب می‌آورند. این معیارها برای مجموعه اهداف هم به کار گرفته می‌شوند. زمانی که جوامع در حال توسعه به‌طور غیر نقادانه‌ای فرضیه نظریه‌پردازان توسعه را مبنی بر این پذیرفتند که زندگی با یک هزار دلار درآمد سرانه شروع می‌شود، و زمانی که مورخ اقتصادی مشهوری همچون روستو، معیار توسعه را داشتن یک اتومبیل برای هر چهار نفر در جامعه قرار داد، اهداف از منظری بالا و بلند پروازانه تنظیم شده بودند. اکنون، با کسب آگاهی و دانش از تجربیات چند دهه گذشته، واقع‌گرایی بیشتری در تعیین اهداف معمول شده و به رفع نیازهای اساسی و ارتقاء تدریجی کیفیت زندگی محدود شده است. پیچیدگی‌ها و دشواری‌های

^۱. Kollapen

ذاتی روند نوسازی اکنون بهتر درک و تمیز داده می‌شوند. نظریه‌های تک‌خطی که ساده‌انگارانه به مراحل و گام‌های اساسی تحقق مدرنیته یا توسعه می‌پردازند، دیگر بیش از این چندان متقاعدکننده نیستند. مدل‌های فرآیندهایی که به نوسازی و رشد/توسعه اقتصادی منتهی می‌شوند، دستخوش جرح و تعدیل‌های اساسی شده‌اند. قالب فکری نوسازی که بر چشم‌اندازهای بین‌رشته‌ای از علوم رفتاری بنا شده است، اکنون درک و شناخت بهتری از الزامات اقتصادی دارد. اقتصاد توسعه به‌نوبه خود حساسیت بیشتری نسبت به جنبه‌های رفتاری و نهادی توسعه نشان می‌دهد (دیوب، ۱۳۸۶، ۱۱-۱۲).

بنابراین، نگرش‌های ذهنی^۱ و ساختارهای نهادی^۲ دو عنصر کلیدی در فرآیند نوسازی هستند. جیمز آکانل (۱۹۷۶) بیانی مناسب و شایسته در توصیف ماهیت روند نوسازی دارد و آن را عقلانیت خلاق^۳ می‌نامد. نگرش ذهنی با ترکیب مفاهیم نوآوری و نظم، همراه با خیز گرفتن روند نوسازی، شروع به رشد می‌کند. آکانل سه جنبه مرتبط باهم و تعاملی اساسی در این روند را تمیزی می‌دهد که عبارت‌اند از: ۱. عقیده آزمون شده‌ای مبنی بر وجود همبستگی‌ها و عللی که سبب جستجوی مداوم، سیستمی و ابتکار آمیز دانش می‌شود و از آن حمایت می‌کند؛ به عبارت دیگر، دیدگاهی تحلیلی - علمی و ابداعی؛ ۲. ازدیاد و تکثیر ابزارها و تکنیک‌هایی که هر دو از جنبه اول ناشی می‌شوند و آن را تقویت می‌کنند؛ ۳. رغبت و تمایل به پذیرش تغییر مداوم در سطح ساختار فردی و اجتماعی، همراه با استعداد حفظ هویت فردی و اجتماعی

هانتینگتون (۱۹۷۶) نه ویژگی روند نوسازی را برمی‌شمارد که مورد اجماع محققان است. این ویژگی‌ها برای فرآیند توسعه نیز مورد اطلاق قرار می‌گیرند:

۱. نوسازی و به‌طور ضمنی توسعه، روندی انقلابی است.
۲. نوسازی و توسعه، روندهایی پیچیده و چندبعدی‌اند و یک سری جرح و تعدیل‌ها و بازسازی‌های ادراکی، رفتاری و نهادی را در برمی‌گیرند.
۳. هر دو، روندهایی سیستمی‌اند. دگرگونی و تغییر در یک بعد، دگرگونی‌ها و تغییرات متقابل مهمی در ابعاد دیگر ایجاد می‌کند.
۴. آن دو روندهایی جهانی‌اند.

1. Mental Attitudes

2. Institutional Structures

3. Creative Rationality

۵. هر دو روندهایی بلندمدت‌اند. زمان در نوسازی و همچنین، در توسعه مهم است. ایجاد فوری و آنی امکان‌پذیر نیست.

۶. روند نوسازی و توسعه مرحله‌ای است.

۷. این دو روندهایی همگون سازند. هنگامی که نوسازی و توسعه به مراحل پیشرفته می‌رسند، تفاوت‌های میان جوامع ملی کاهش می‌یابد و در نهایت، به مرحله‌ای می‌رسد که «اندیشه‌ها و عقاید و نهادهای نوین همگانی، رواج می‌یابد و به نقطه‌ای می‌رسد که در آن، جوامع گوناگون به قدری همگون می‌شوند که قادر به تشکیل دولتی جهانی می‌گردند» (بلاک، ۱۹۶۶، ۱۷۴-۱۵۵).

۸. توسعه و نوسازی روندهایی غیرقابل برگشت‌اند. اگرچه ممکن است درهم‌ریختگی‌های مقطعی و از هم‌پاشیدگی‌های موقتی به وجود آید، ولی هیچ‌گونه عقب‌گرد یا برگشتی از نوسازی و توسعه وجود ندارد.

۹. آن‌ها روندهایی مترقی و تکاملی‌اند. نوسازی و توسعه گریزناپذیر و همچنین مطلوب‌اند و در درازمدت در بهبود وضع زندگی بشر، هم از نظر فرهنگی و هم از نظر مادی سهیم هستند.

نسبت روان‌شناسی با توسعه

مک کللند، اینکلس، هیگن، لرنر و راجرز نظریه‌پردازانی بودند که به نگرش‌ها و ارزش‌های فردی تأکید داشتند. و بر این باور بودند که ویژگی‌های افراد همچون انگیزه‌ها، صفات شخصیت و باورها و رفتارها عامل تعیین‌کننده در توسعه هستند. منبع فکری این مکتب، تز ماکس وبر (۱۹۵۸) درباره اخلاق پروتستانی و گرایش عام در جامعه‌شناسی آمریکا درباره پیچیدگی‌های هنجارها و ارزش‌ها بود. به‌هرحال، پرتز (۱۹۷۶) اظهار می‌دارد اگرچه این محققان مفهوم‌سازی وبر را عاریه گرفته‌اند، اساساً آن را در چارچوب و زمینه ساختاری - تاریخی مناسب به کار نبرده‌اند، تز وبر درباره اخلاق پروتستانی اصولاً به روابط قدرت، الزامات ساختاری و منابع سیاسی - اقتصادی اروپای کاتولیک متکی بود. این تز درباره پیچیدگی‌های هنجاری و ارزش‌های افراد در کشورهای جهان سوم نبود (ملکات و استیوز، ۱۳۹۶، ۱۱۲).

نوسازی از جنبه روان‌شناختی، به یک دگرگونی بنیادی در ارزش‌ها، رویکردها و چشمداشت‌ها نیاز دارد. انسان سنتی توقع تداوم در طبیعت و جامعه را داشت و به توانایی انسان در دگرگون ساختن طبیعت و جامعه و نیز نظارت بر آن‌ها، معتقد نبود. برخلاف او، انسان نوین امکان دگرگونی

را می‌پذیرد و به خوشایندی آن نیز باور دارد. به تعبیر لرنر، او «شخصیت انعطاف‌پذیری» دارد که می‌تواند با دگرگونی‌های محیطی خودش را سازگار کند. این دگرگونی‌ها نوعاً به گسترش دامنه وفاداری‌ها و تعلق‌ها از گروه‌های ملموس و بی‌میانجی مانند خانواده، کلان و دهکده، به گروه‌بندی‌های بزرگ‌تر و غیرشخصی‌تر همچون طبقه و ملت، نیاز دارند. این دگرگونی‌ها همراه‌اند با اتکای بیش‌ازپیش به ارزش‌های کلی به‌جای ارزش‌های جزئی، و در ارزیابی افراد، متکی‌اند بر معیارهای دستاوردی و نه بر معیاری انتسابی (هاتینگتون، ۱۳۸۶، ۵۴).

نوسازی روانی یا تجدید روان مفهومی است که به فرآیندهای تغییر در سطوح ارزش‌ها، سبک‌های شناختی، ویژگی‌های شخصیتی، و سلامت روانی اطلاق می‌شود که در سایه تجاری چون مهاجرت و اقامت در جامعه‌ای دیگر، رفتن به مدرسه، تماس با فرهنگ‌های دیگر و استخدام در بنگاه‌های مدرن به دست می‌آید، که خود به رفتارهایی منجر می‌شود که موجب بروز حالات متفاوت در افراد می‌شود. این دسته از نظریه‌پردازان روان‌شناسانی هستند که نقطه شروع نوسازی را در انسان و نظام شخصیتی و روانی او می‌بینند و معتقدند که با تحقق نوسازی و نو شدن انسان، سایر جنبه‌های نوسازی، یعنی نوسازی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی و فرهنگی او ظهور پیدا می‌کند (شارع‌پور، ۱۳۸۰، ۷۹).

از معروف‌ترین نظریه‌پردازانی که در زمینه نوسازی روان‌شناختی افراد بحث کرده است، اورت راجرز می‌باشد. از دیدگاه وی، تغییر، جز اندیشه و نظری نیست که فرد آن را جدید و نو می‌پندارد و شیوع به معنای فرآیندی است که اندیشه و نظر نو از منبعی منتشر و اشاعه می‌یابد و قبول یک اندیشه به معنای تصمیم به تحقق بخشیدن کامل آن است. به نظر راجرز در بعضی از فرهنگ‌ها زمینه برای نوآوری نسبت به فرهنگ‌های دیگر بیشتر است. وی بر این باور است که قبول یک اندیشه که متضمن یادگیری آن اندیشه و هم تصمیم‌گیری درباره آن است، در پنج مرحله رخ می‌دهد که عبارت‌اند از: ۱. آگاهی ۲. علاقه ۳. ارزشیابی ۴. آزمایش و ۵. قبول آن اندیشه. از دیدگاه راجرز کسانی که اندیشه نوی را می‌پذیرند هر یک از مراحل فوق را به‌سرعت پشت سر نهاده‌اند همچنان که دیگران نیز چنین تصویری را در مورد آن‌ها دارند (ازکیا، ۱۳۸۰، ۱۱۵).

بر اساس این چشم‌انداز یک سلسله تغییرات مطلوب در ساخت شخصیت افراد می‌تواند زیربنای نوسازی یک سیستم معین باشد. در اینجا تأکید بر الگوهای تغییر در سیستم اعتقادات و

¹ Everett M. Rogers

خصوصیات شخصیتی است. نوسازی، برحسب یک برش طولی، یک استعداد روانی مثبت یا نشانه‌ای از نگرش‌های مدرن می‌باشد (لهسایی زاده و عبدالهی، ۱۳۸۱، ۲۰). دیوید مک کله لند عوامل پویای نوسازی را برحسب پرورش کودک، که انگیزه‌های کسب موفقیت را تحریک و یا مانع می‌شود و نهایتاً به توسعه و یا عدم توسعه اقتصادی می‌انجامد، توضیح می‌دهد. بر طبق نظر او، توسعه اقتصادی یک کشور نه تنها باید برحسب متغیرهای اقتصادی، نظیر میزان تشکیل سرمایه و تولید سرانه ملی ارزیابی گردد، بلکه عامل «نیاز به موفقیت» نیز از اهمیت فراوانی برخوردار می‌باشد. نکته اساسی نظریه مک کله لند این است که وجود سطح بالای نیاز به کسب موفقیت، افراد مبتکر و فعال را پرورش خواهد داد که به نوبه خود می‌توانند توسعه سریع اقتصادی را باعث گردند. به عبارت دیگر، نیاز به کسب موفقیت، یک ویروس ذهنی است که تغییر در ذهن را ایجاد می‌نماید. از نظر او توسعه اقتصادی خارق‌العاده مغرب زمین بر اثر همین انگیزه شدید برای کسب موفقیت بوده است. در واقع عامل کلیدی در رشد توسعه اقتصادی «خطر کردن» است، عاملی که معمولاً در رهبران سازمان‌های اقتصادی مغرب زمین دیده می‌شود. سپس مک کله لند این پرسش را مطرح می‌کند: منبع انگیزه کسب موفقیت چیست؟ و جواب می‌دهد: در ارزش‌ها، اعتقادات و ایدئولوژی. نیاز به کسب موفقیت ارثی نیست، بلکه انگیزه‌ای است که کودک در اوان زندگی و در نتیجه تجارب دوران کودکی و فرآیند جامعه‌پذیری کسب می‌کند (مک کله لند، ۱۹۶۱، ۲۰۵، به نقل از عبدالملکی، ۱۳۹۸).

اریک فروم تصویری از جامعه بازسازی شده به دست می‌دهد و چنین جامعه‌ای را «جامعه عاقل» می‌نامد. بدین معنا که نظم سیاسی به خصوصی که در آن مشکلات روانی و رفتارهای نادرست اجتماعی، - که جوامع امروز ایجاد می‌کنند، وجود ندارد. جامعه‌ای است که انسان کانون آن است و تمام فعالیت‌های اقتصادی و سیاسی همه تحت الشعاع رشد و تکامل او هستند. جامعه‌ای که در آن صفاتی مانند حرص، استثمار، تسلط و خودپسندی جایی ندارند. جامعه‌ای که صرفاً محصول خیال ذهنی او و یا مصداق سلیقه شخصی او نیست. در واقع، طرح جامعه‌ای است که برای سلامت روان، شادکامی، توازن، عشق و بهره‌وری ذاتی سرشت هر انسانی که سبک مغز و احمق به دنیا نیامده است، امکاناتی فراهم می‌کند (اریک فروم، به نقل از اسپریگنز، ۱۳۸۷، ۱۴۵).

1. David McClelland

2. Need for Achievement

3. The San Society

4. Spragens

لینلی و ژوزف (۲۰۰۴) - دو روان‌شناسی که در زمینه روان‌شناسی مثبت مطالعاتی را به انجام رسانده‌اند - معتقدند که دولت ایالات متحده و بیشتر کشورهای سرمایه‌دار دیگر از مرض پیشرفت اقتصادی رنج می‌برند. این قبیل کشورها معتقدند که بیشترین میزان پیشرفت ملی از تولید ناخالص ملی و بازار سهام سرچشمه می‌گیرد. و ملتی سالم به حساب می‌آید که اقتصاد آن در حال رشد باشد. باور بسیاری بر این است که رشد و توسعه اقتصادی عامل تمام خوبی‌ها و عدم رشد اقتصادی عامل تمام بدبختی‌هاست. اما همان‌طور که مشاهده می‌کنید، چنین عقیده‌ای اشتباه است. اگرچه امروزه متوسط ثروت شهروندان آمریکایی دو برابر متوسط ثروت آن‌ها در دهه ۱۹۵۰ است، اما درصد افرادی که اظهار خوشحالی زیاد می‌کنند، ثابت است (مایرز، ۲۰۰۰). نتایج مشابهی درباره ملت‌های دیگر به دست آمده است. به علاوه در این مدت‌زمان، میزان افسردگی افزایش یافته است (لینلی و ژوزف، ۱۳۸۸، ۱۱۸-۱۱۷).

همچنین؛ لینلی و ژوزف معتقدند که بی‌شک از نظر یک درمانگر رفتاری - شناختی که عقاید دولت ایالات متحده آمریکا را مورد بررسی قرار داده است، اعتقاد به «رشد اقتصادی مساوی پیشرفت است»، غیرمنطقی است، اما رهبران ملی ما همچنان بر عقاید خود اصرار می‌ورزند و اطمینان دارند که رفتار یکسانی که در گذشته با شکست روبرو شده است، در آینده به طرز جادویی، نتایج خوبی به بار خواهد آورد. ما روان‌شناسان می‌توانیم با اشاعه این مطلب که «در این مرحله از توسعه اقتصادی، ظاهراً ثروت بیشتر شادی بیشتری نمی‌آورد، بلکه با انواع مختلف آسیب‌ها همراه است» نقش مهمی ایفا کنیم. به علاوه ما می‌توانیم در جهت توسعه و اعتبار بخشیدن به معیارهای دیگر پیشرفت و سلامت ملی گام برداریم. روان‌شناسان می‌توانند در زمینه‌های بررسی معیارهای جایگزین پیشرفت اقتصادی (مانند تعریف دوباره پیشرفت)، ارائه نشانه‌های غیراقتصادی سلامت و روان‌درستی (برای مثال، دینر، ۲۰۰۰) و بررسی ملت‌هایی که بیشتر از رشد اقتصادی به دنبال ثبات اقتصادی باشند، ایفای نقش کنند.

روان‌شناسان اجتماعی بر این باورند که مسائل اجتماعی از ساختار اجتماعی ناشی می‌شود. به همین خاطر برای حل مسائل به دنبال تغییر در سطح کلان شناخت و رفتار اجتماعی هستند. آنان ابتدا پرسش‌هایی را مطرح می‌کنند از جمله اینکه چه باید کرد که تغییراتی در سطح جامعه، خانواده، محیط کار، اجتماع و فراتر از آن در سطح ملی انجام داد؟ ما چه تغییری می‌توانیم ایجاد کنیم و چگونه می‌توانیم عامل تغییر اجتماعی باشیم؟ به همین خاطر برعکس رفتارگرایان که متمرکز بر رفتار فردی

هستند، بر گروه‌های اجتماعی و پویایی بین آن‌ها و ارتقا پتانسیل آن‌ها برای اثرگذاری بر وضع موجود هستند. گروه جامعه‌شناسان کنت کامبر، جورج ریتز و نیومن یتمن (۱۹۹۷، ۶۳۳-۶۳۲، به نقل از ایتزن، ۱۳۹۶، ۳۹۴-۳۹۳) اهمیت اقدام جمعی را برای اینکه افراد عامل مؤثر تغییر باشند، چنین بیان می‌کنند: ما افراد به‌صورت انفرادی در ایجاد تغییر مطلوب در جامعه توانایی محدودی داریم. نیروهای اجتماعی عظیمی نیز وجود دارد که تغییر را دشوار می‌سازد. این نیروها شامل دولت و سازمان‌های بزرگ و نیرومند و ارزش و هنجارها و نگرش‌های حاکم است. وقتی به‌صورت انفرادی به مقامات اعتراض می‌کنیم قدرت کمی داریم. وقتی به‌طور فردی در مقابل موج افکار عمومی می‌ایستیم امید چندانی برای تأثیرگذاری نداریم. وقتی به‌صورت انفرادی در مقابل ساختار شرکت‌ها می‌ایستیم محکوم به یأس و هرمانیم. اما اگر به کسانی که دارای اعتقادات مشترکی هستند بپیوندیم، سازمان‌دهی کنیم، برای اقدام نقشه بکشیم و برنامه‌ریزی کنیم قادر خواهیم بود تغییرات مهم و بزرگی در نظم اجتماعی ایجاد کنیم. با شرکت در جنبش اجتماعی می‌توانیم محدودیت‌های اجتماعی که ما را به‌صورت فردی مغلوب می‌کنند، در هم شکنیم.

نشانیگان توسعه‌نیافتگی

توسعه‌یافتگی محصول خرد جمعی، کار گروهی، هم‌گرایی و تفاهم میان دولت پاسخ‌گو، مردم، نهادهای مدنی و بخش خصوصی است. تا زمانی که نهادهای مدنی، اقتصادی، انجمن‌های صنفی و تخصصی نتوانند آزادانه فعالیت کنند، هماهنگی فکری و مدنی میان کارشناسان، اندیشوران و نخبگان جامعه به وجود نخواهد آمد. در نتیجه، توسعه مطلوب و جامعه آرمانی پدیدار نخواهد شد. مخترعان، نظریه‌پردازان، و نخبگان رشد نخواهند کرد، زیرا توسعه محصول تفکر منظوم، سیستماتیک، انضباط جمعی، آزادی و قاعده‌مند بودن است (آل یاسین، ۱۳۹۳، ۲۷۴). و پیش‌نیاز آن وفاق، تفاهم و همبستگی ملی است.

بنابراین، توسعه‌نگامی تحقق می‌یابد که آگاهی و شناخت از مفاهیم توسعه و مزایای آن، بخش بزرگ‌تر جامعه را فراگرفته باشد؛ خرد جمعی و کار گروهی به کار گرفته شده باشد؛ هماهنگی و هم‌گرایی بین دولت پاسخ‌گو و مردم به وجود آمده باشد؛ نهادهای مدنی و صنفی و تخصصی، کارگزاران دولتی، دانشگاهیان، بخش خصوصی، مراکز صنعتی و کارگران، کانون‌های اقتصادی و

¹.Kammeyer, Ritzer, and Yetman

بانک‌ها، همگان از مفهوم توسعه درک مشترکی داشته و آزادانه در جهت توسعه پایدار مشغول فعالیت باشند. یکی از مهم‌ترین آثار توسعه، توانمندی جامعه برای حل و فصل مسائل و دشواری‌های فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی است. جامعه‌ای که در حل و فصل مسائل خود ناتوان باشد، توسعه‌نیافته تلقی می‌شود. برخی نشانه‌های توسعه‌نیافتگی را می‌توان در سرخط‌های زیر خلاصه کرد (همان، ۲۸۳):

۱. ساختار متورم و حجیم دولت
 ۲. غلبه بحران‌آفرینی اقتصاد دولتی
 ۳. فقدان استقلال دادگستری (اجرای قوانین با مصلحت‌اندیشی مقامات دولت و نه بر پایه صراحت قوانین)

۴. ضعف عدالت اجتماعی و شکاف بین فقیر و غنی

۵. نبود بخش خصوصی رقابتی

۶. فروش منابع طبیعی و مواد خام به قیمت ارزان

۷. محروم از استراتژی اقتصادی

۸. درآمد ناچیز سرانه

۹. رشد ناچیز و ناپایدار اقتصادی

۱۰. تورم بالا

۱۱. بیکاری فزاینده

۱۲. فقدان نهادهای مدنی فعال و پویا

۱۳. عدم درک مشترک مردم و دولت از توسعه و فقدان مشارکت مردم در توسعه

۱۴. سلطه بوروکراسی ناکارآمد ناشی از فرد محوری و کارکرد فردی به جای کارکرد سیستم و زیرسیستم‌ها

۱۵. رشد فساد اداری، رانت‌خواری و اختلاس

۱۶. منش، خلیقات و ادبیات ناشایست اداری و اجتماعی

آخرین گزینه که بیشتر ناظر به مسائل روانی و رفتاری افراد است، نقش قابل توجهی در ممانعت از روند توسعه‌یافتگی دارد. چرا که سایر موارد ریشه در کنش‌ها و واکنش‌های روانی و رفتاری فرد دارد. بر اساس ضرب‌المثل «مشت نمونه خروار است»، افرادی که مناصب بالا، میانه یا پائین دولتی دارند از جامعه‌ای با چنین خصوصیتی انتخاب می‌شوند و هنگامی که در آن منصب و

جایگاه قرار می‌گیرند و تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی می‌کنند و یا در مقام مشاور و اتاق فکر قرار می‌گیرند، به دلیل همان منش و خلیقیات و ادبیات رفتاری توسعه‌نیافته، خروجی کارکردشان می‌شود آن نشانه‌های توسعه‌نیافتگی که در بالا ذکر شد. اساساً دولت و حکومت ناکارآمد نمونه‌ای از جامعه ناکارآمد است با این تفاوت که دولت با توجه به بودجه‌ها و سرمایه‌های مادی و انسانی که در اختیار دارد می‌تواند هدفمندانه دست به توانمندسازی، فرهنگ‌سازی و مهندسی رفتار جامعه بزند - گرچه امری دشوار و زمان‌بر است - و با تصویب و اجرای قوانین به‌روز و کارآمد و بسیج رسانه‌ها، نارسایی‌های ذهنی و رفتاری مردم را مداوا کند تا زمینه‌های خیزش روح جمعی به سمت توسعه‌یافتگی فراهم شود.

یکی از نشانگان روانی توسعه‌نیافتگی نداشتن «انگیزه» است. مردم کشورهای جهان سوم عموماً افق‌های فکری محدود و انگیزه‌های اکتسابی پایینی دارند. این باور و اعتقاد که جامعه می‌تواند و باید دگرگون شود و اینکه تغییر، مطلوب و ضروری است، در افکار و اذهان آنان ریشه ندوانیده است. به عبارت بهتر؛ انگیزه مشارکت در امور توسعه‌ای را ندارند.

نتیجه‌گیری

توسعه در کلیه کشورها و جوامع که با عنوان «توسعه ملی» از آن یاد می‌شود. در چهار بعد مطرح است: ۱. توسعه اقتصادی ۲. توسعه سیاسی ۳. توسعه اجتماعی - فرهنگی و ۴. توسعه دفاعی - امنیتی. اما در اینجا یک بعد دیگر توسعه نیز مدنظر است و آن «توسعه روان‌شناختی» است که تاکنون مغفول مانده است و یا بسیار اندک به آن پرداخته شده است. درحالی‌که یک متغیر بسیار مهم و تعیین‌کننده در روند توسعه به شمار می‌رود.

از بعد از جنگ جهانی دوم که تحقیقات مربوط به توسعه منتشر شد و جوامع و دولت‌ها ملزم به اجرای برنامه‌های توسعه شدند تا به امروز بعد روان‌شناختی توسعه بسیار اندک موردتوجه بوده است و کمتر مطالعات و نوشته‌هایی در این مورد وجود دارد. این در حالی است که انسان موجودی است متشکل از روان و تن است و روان به‌عنوان نیمی از انسان اثری فوق‌العاده بر زندگی و سرنوشت او دارد. و حتی برخی از فیلسوفان روان و روان‌شناسان معاصر نیز معتقدند که همه‌چیز از

1. Motivation

2. Nationaal Development

3. Psychological Development

ذهن و روان انسان‌ها منشأ می‌گیرد و سپس به شکل رفتار بیرونی و قابل مشاهده نمود می‌یابد. بنابراین؛ در امر توسعه‌یافتگی، توسعه‌نیافتگی و یا توسعه ناموزون یک یا چند عامل روان‌شناختی دخیل است. به‌ویژه در کشوری که از منابع مادی قابل توجه برخوردار است اما تولید ناخالص ملی رضایت‌بخش نیست، منابع و امکانات به‌طور عادلانه توزیع نشده است و فاصله فقیر و غنی از زمین تا به آسمان است.

بنابراین؛ توسعه در دو بعد شناختی و رفتاری باید رخ دهد تا شاهد تولد یک انسان نوسازی شده باشیم. بر این اساس توسعه ملی از جمله توسعه اقتصادی، توسعه سیاسی، توسعه فرهنگی و اجتماعی و توسعه امنیتی - دفاعی زمانی ایدئال و قابل دفاع است که افراد آن جامعه از لحاظ شناختی و رفتاری توسعه‌یافته باشند. به عبارت بهتر، توسعه قبل از هر چیز از توسعه ذهنی، و روانی و رفتاری آغاز می‌شود. پیشرفت ذهن و عبور آن از سادگی به سوی پیچیدگی گام نخست در توسعه است. شناخت که شامل مجموعه باورها، عقاید و کارکردهای عالی ذهن همچون تفکرات، ادراکات، استدلال، حل مسئله، و تصمیم‌گیری است لازم است از لحاظ کیفی توسعه پیدا کند تا به توسعه ملی امیدوار بود. توسعه شناختی به همراه خود توسعه رفتاری را به ارمغان می‌آورد و منجر به توسعه رفتار در راستای کنش‌های مثبت و بهینه می‌شود. از این رو یک کشور و جامعه زمانی توسعه پیدا می‌کند که باور به توسعه در ذهن افراد آن جامعه وجود داشته باشد و رفتار مردمان آن در جهت توسعه‌یافتگی باشند.

توسعه، پیامدهای مثبتی از جمله صندوق‌های اعانات، موقوفه‌ها و کمک‌های فردی و جمعی در زمینه بهداشت، آموزش، رفاه اجتماعی و ایجاد روابط حسنه بین مردم به همراه داشته است. اما فقر، نابرابری و عدم توزیع عادلانه رفاه و امکانات و شکاف عمیق بین کشورهای غنی و فقیر جهان و روان زخم ناشی از آن در افراد و جوامع فقیر جز پیامدهای منفی توسعه‌نیافتگی است.

اگرچه توسعه یک پدیده عینی اقتصادی - اجتماعی است، ولی برخلاف رشد، که امری کمی است، توسعه امری پیچیده و چندبعدی است و به‌سادگی نمی‌توان با شاخص‌های کمی نظیر درآمد سرانه، ازدیاد پس‌انداز و سرمایه‌گذاری، و انتقال تکنولوژی پیشرفته از جوامع صنعتی مدرن به کشورهای عقب‌مانده جهان سوم اندازه‌گیری کرد. چراکه علاوه بر بهبود وضع اقتصادی و ترقی سطح تکنولوژی و ازدیاد ثروت ملی، بایستی تغییرات اساسی کیفی در ساخت اجتماعی، سیاسی و فرهنگی نیز پدید آید.

واقعیت کشورهای جهان اول و توسعه‌یافته غرب و شرق نشان می‌دهد دست‌یابی آنان به این

میزان از توسعه یافتگی به دلیل بهره‌گیری آن‌ها از داده‌های روان‌شناختی و روش‌های تغییر و اصلاح رفتار تک‌تک آحاد جامعه‌شان بود. این جنبش رفتارگرایی به آن‌ها کمک کرد تا روند توسعه را شتابان تجربه کنند و دستاوردهای فوق‌العاده تکنولوژی را برای آن‌ها به ارمغان بیاورد. بنابراین «اصل مشکل» در توسعه‌نیافتگی روانی و ذهنی و رفتاری افراد جوامع جهان سوم (در حال توسعه) است و راه غلبه بر آن نیز بهره‌مندی از راهبردهای روان‌شناختی در راستای حذف رفتارهای نامطلوب و ضد توسعه و ترویج رفتارهای مطلوب و ایجادکننده توسعه است. از این رو، مفاهیمی مثل عدالت، انصاف، حقوق بشر، زمانی معنای عملیاتی به خود می‌گیرند که افراد جامعه از کارکردهای روان‌شناختی سالم برخوردار باشند و به قول هابز مثل گرگ به جان هم نیفتند.

بنابراین، هدف توسعه دیگر نمی‌تواند صرفاً اقتصادی و بالا بردن نرخ رشد تولید ناخالص ملی و درآمد سرانه باشد، بلکه توسعه، فرایندی از تغییر و دگرگونی است که نه تنها در زمینه اقتصادی، بلکه در زمینه سیستم اجتماعی، سازمان سیاسی و بالاخره ضوابطی که رفتارهای انسانی را در جامعه رهبری می‌کند، نیز اثر می‌گذارد. به عبارت دیگر؛ توسعه به معنای ارتقاء مستمر کل جامعه و نظام اجتماعی به سوی زندگی بهتر و یا انسانی‌تر است.

منابع

- ازکیا، مصطفی و غفاری، غلامرضا (۱۳۸۴). جامعه‌شناسی توسعه، تهران: انتشارات کیهان.
- ازکیا، مصطفی (۱۳۸۰). جامعه‌شناسی توسعه، تهران: موسسه نشر کلمه
- اسپریگنز، توماس (۱۳۸۷). فهم نظریه‌های سیاسی، ترجمه فرهنگ رجایی، تهران: انتشارات آگاه.
- ایتزن، دی استنلی و دیگران (۱۳۹۶). مسائل اجتماعی از دیدگاه انتقادی، جلد ۱ و ۲، ترجمه هوشنگ نایی، تهران: پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات.
- اینکلس، الکس (۱۳۹۶). منش ملی؛ منظری روانی - اجتماعی، ترجمه علی پاپلی یزدی، تهران: پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات.
- آزاد ارمکی، تقی؛ مبارکی، مهدی و شهبازی، زهره (۱۳۹۱). بررسی و شناسایی شاخص‌های کاربردی توسعه اجتماعی (با استفاده از تکنیک دلفی)، مطالعات توسعه اجتماعی - فرهنگی، ۱(۱)، ۷-۳۰.
- آل یاسین، احمد (۱۳۹۳). تاریخچه برنامه‌ریزی توسعه در ایران (آسیب‌شناسی توسعه‌نیافتگی)، تهران: مرکز نشر سمر.
- آلتمن، موریس (۱۳۹۷). اقتصاد رفتاری، ترجمه محسن رنانی و همکاران، تهران: آوند دانش.
- دیوب، اس.سی (۱۳۸۶). نوسازی و توسعه (در جستجوی قالب‌های فکری بدیل)، ترجمه احمد موثقی، تهران: انتشارات قومس.
- سلزام، هوارد (۱۳۸۷). اخلاق و پیشرفت (ارزش‌های نوین در جهان انقلابی)، ترجمه مجید مددی، تهران: نشر ثالث.
- سیف زاده، حسین (۱۳۹۲). پانزده مدل نوسازی، توسعه و دگرگونی سیاسی، تهران: انتشارات قومس.
- شارع پور، محمود (۱۳۸۰). فرسایش سرمایه اجتماعی و پیامدهای آن، نامه انجمن جامعه‌شناسی ایران، ۱(۳)، ۶۵-۸۵.
- شمعدانی حق، علی (۱۳۸۰). ابعاد روش‌شناختی توسعه اجتماعی (شاخص‌های کمی و کیفی)، اولین همایش توسعه اجتماعی، برگزارکننده: دفتر امور اجتماعی وزارت کشور، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی
- عبدالملکی، سعید (۱۳۹۷). جستارهایی در باب روان‌شناسی و توسعه، (مجموعه مقالات ترجمه شده)، تهران: انتشارات ترجمان.
- عبدالملکی، سعید (۱۳۹۸). بنیادهای تئوریک نوسازی روانی (روان‌شناسی چگونه می‌تواند به توسعه ملی کمک کند؟)، تهران: واینا.

- کچوئیان، حسین (۱۳۷۳). توسعه و جامعه‌شناسی: توسعه جامعه‌شناختی، نامه علوم اجتماعی، دانشگاه تهران.
- لینلی، آکس؛ ژوزف، استفن (۱۳۸۸). روان‌شناسی مثبت در عمل، ترجمه احمد برجعلی و سعید عبدالملکی، تهران: نشر پنجره.
- ملکات، سرینو اس آر؛ استیوز، لزلی (۱۳۹۶). ارتباطات توسعه در جهان سوم، ترجمه شعبانعلی بهرام پور، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- نراقی، یوسف (۱۳۹۰). جامعه‌شناسی و توسعه، تهران: نشر فرزانه روز.
- نظری، محسن (۱۳۷۷). مشخصه‌های تحول بازار نیروی کار در چهار دهه اخیر (۱۳۳۵-۱۳۵۷)، اطلاعات سیاسی، اقتصادی، ۱۲ (۱۳۱-۱۳۲)، ۱۵۸-۱۷۱.
- ویلیس، کتی (۱۳۹۳). نظریه‌ها و تجربه‌های توسعه، ترجمه حسین ایمانی جاجرمی و پیمان پور رجب، تهران: نشر پژوها.
- هانتینگتون، ساموئل (۱۳۸۶). سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: نشر علم.
- هانتینگتون، ساموئل (۱۳۸۸). تعارض و همگرایی فرهنگ‌ها در قرن بیست و یکم، برگرفته از کتاب مراحل و عوامل و موانع رشد سیاسی، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران: نشر ماهی.
- هینز، جفری (۱۳۹۲). مطالعات توسعه، ترجمه فاطمه گلابی و پروین علی پور، تبریز: نشر آیدین.
- Alexouder, J. Ruel. 1995. *Civil Societies*, sage publication, London.
- B.F. skinner. 1953. *Science and Human Behavior*, New York: macmillan.
- Bailey, T.C, Snyder, C.R. 2010. *Satisfaction with life and hope: A look at age and marital status*. The psychological record, 57(2), 5-16.
- Bartol. C.R, & Bartol A.M. 2009. *Juvenile delinquency and antisocial behavior* (3rd ed). Upper saddle river, NJ: pearson Prentice Hall.
- Berger, peter L. 1974. *Pyramids of Sacrifice*. New York: Basic Books.
- Bocook, R. 1995. *Consumption and lif styles*. In Robert Bocook etal, (eds). *Social and cultural forms of modernity*. Cambiridge: politypress.
- Borgatta, Edgar F; Montgomery, Rhonda J.v. 2000. *Encyclopedia of Sociology*. Volume one, second Edition, Datroit, sanfrancisco, London and New York, macmillan Reference USA.

- Burney, E. 2005. *Making people behave: anti-social behavior, politics and policy*. Cullompton, Devon: Willan Publishing.
- Chavis, D.M. and A.W. Wandersman. 1990. "sense of community in the urban Environment: A catalyst for participation and community development". *American Journal of community psychology*, 18, pp.55-82.
- Cheung, F. Tang C.S.K. 2011. *Psychological capital as a moderator between emotional labor, burnout, and job satisfaction among school teachers in china*. *International Journal of stress Management*, 18(4), 348- 460.
- Coleman, J., & Hagell, A. 2007. *Adolescence, risk and resilience: Against the odds*. Chichester, UK: Wiley.
- Cosmides, I. Tooby, J. Cronin, H. and Curry, O. 2003. *What is evolutionary psychology? Explaining the new science of the mind*. New Haven, CT: Yale University Press.
- Dahl, Robert A. 1961. *Who Governs*. New Haven. Yale University Press.
- Deutsch, Karl W. 1961. *Social mobilization and political Development*. *American political science*. 55 (sept). 494.
- Diener, E., and Diener, C. 1995. *The wealth of nation revisited: Income and quality of life*. *Social Indicators Research* 36: 275-86
- Dube, S.C. 1956. *Cultural factors in rural community development*. *The journal of Asian studies* 16:19-20.
- Goldsmith A. Veum J, Darity W. 1997. *Unemployment, joblessness, psychological well-being and self-esteem: Theory and evidence*. *7 socio Eco*, 26: 133-158.
- Grob, A. 2000. *Control of Human Behavior, Mental Processes, and consciousness*. New York: Lawrence Erlbaum.
- Hagen, Everett E. 1962. *On the theory of social change*. Home wood, Illinois: Dorsey.
- Halatinkar, S. 1998. "Harvest of death" India today. Pp.48-54.
- Henrich, J. 2014. *Rice, psychology, and Innovation*, *science* 344, pp.593, June.
- Home office Development and practice report. 2004. *Defining and measuring anti-social behavior*. London, UK: communication development Unit. Retrieved from https://www.gov.uk/government/uploads/system/uploads/attachment_data/file/116655/dpr26.pdf.

- Inkles, Alex .1966. "the modernization of Man". In M. Weiner (Ed). *Modernization: the Dynamics of Growth*. New York: Basic Books. Pp.138-50.
- Inkeles, Alex .1968. *Making Men Modern: on the causes and consequences of Individual change in six countries*". American Journal of sociology, 75 (September). Pp.208-25.
- Jacobson, David J. 1997. *Rights Cross Borders: Immigration and the decline of citizenship*.
- Keynes, J.M. 1964. *The General Theory of Employment, Interest, and Money*. Orlando: Harvest/Harcourt
- Kohlberg, L .1981. *The philosophy of moral Development: moral stages and the idea of justice*. Harper and Row Limited, the university of colifornia.
- Koshy, T.K. 1985. *Revision notes on psychiatry*. 3ed. Bangalore MacMillan: India limits.
- Lerner, Daniel. 1958. *The passing of Traditional society: modernizing the Middle East*. New York: Free press.
- Lickona, T .1991. *Educating for Character*. New York: Bantam.
- Luthans F, Luthans K, Luthans BC. 2004. *Positive psychological capital: Groing bgehond human and social capital*. Bus horiz, 47(1): 40-50.
- Luthans, f. Youssef, C.M, Avolio, B.T .2006. *Psychological capital developing the human competitive edge*. Oxford university press.
- Maccoby, E. E., & Martin, J. A. 1983. *Socialization in the context of the family: parent-child interaction*. In P. H. mussen (Ed). & E. M. Hetherington (Vol. Ed.), *Handbook of child psychology: bol. 4. Socialization, personality, and social development* (4th ed., pp. 1-10). New York , NY: Wiley.
- Mc Clelland, Davide C .1967. "the Achieving society". New york: free Press.
- Mccle Nad, David c .1966. "the Impulse to modernization" In M.Weinger (Ed). *Modernization: the Dynamics of Growth*. New York Basic Booles. Pp.28-39.
- Mc-clelland, D .1961. *The Achieving society*. Princeton: Von Nostlant, P.205.
- Mc-clelland. D .1965. *The Psychological causes and consequences of modernization: An Ethiopian study*. Economic Development and cultural chang, Vol. 25, No.2.

- Parker, C. Baltes, B.B. Young, S.A. Huff, T.W. Altman, R.A. Jacost, H.A. Roberts, J.E. 2004. *Relationships between psychological climate perceptions and work outcomes: A meta-analytic review*. Journal of organizational Behaviour, 24(4), 389-416.
- Parsons, T. 1978. *Action Theory and human condition*. New York: free press. Pp.374-380.
- Peterson, C. 2000. *The future of optimism*. American psychologist, 55(1), 44-58.
- Pezzella, F. S., Thornbery, T. P., & Smith, C. A. 2015. *Race socialization and parenting styles: Links to delinquency for African American and White adolescents*. Youth Violence and Juvenile justice. Doi: 10. 1177/ 1541204015581390.
- Pineda, G.D. 1955. *Causas culturales de la mortalidad infantil*. Revista Colombiana de antropologia, 4:12-85.
- Rappaport, C. Swift, and R. Hess (Eds). 1987. "Terms of Empowerment / Exemplars of prevention: Toward a Theory for community Psychology", American Journal of community psychology, 15(2). pp.121-44.
- Robbins, S., Millet B, Caccioppe R, Waters-Marsh T. 1998. *Organizational behaviour*, 2nd Edn. Australia: Prentice Hall.
- Rohlen, T.P. 1976. *The promise of adulthood in Japanese spiritualism*. Daedalus, 105, pp 125-144.
- Rosental, M. and P. Ydin. 1967. *A Dictionary of Philosophy*, Progress Publisher.
- Rowlands, J. 1997. *Questioning Empowerment: working with women in Honduras*. Oxford: Oxfam.
- Ryan, R.M., Deci, E.L. 2001. *On happiness and human potentials: A review of research on hedonic and eudaimonic well-being*. Annu Rev psychol, 52: 141-60.
- Schyns, P. 1998. *Crossnational differences in happiness: Economic and cultural factors explored*. Social Indicators Research 43:3-26
- Seligman, M.E.P., Csikszentmihalyi, M. 2000. *Positive psychology: An Introduction*. Am psycho, 55:5-14.
- Shanon, Lyle W. 1957. *Underdevelopment Areas*. New York: Harper and Row, PAC.
- Shapira-Lishchinsky, O. Tsemach, S. 2014. *Psychological empowerment as a mediator between teachers perceptions of authentic leadership and their withdrawal and citizenship behavior* Educational Administration Quarterly, 20(2), 41-50.

- Singer, P. 1991. *A Companion to Ethics*. Blackwell publishing Ltd.
- Snyder. C.R, lopez, sh.j. 2002. *Handbook of positive psychology*, USA: oxford university press.
- Thompson, K. 1995. *Religion, Values and Ideology*. In Robert Bocook etal. (eds). *Social and cultural forms of modernity*. Combridge: Polity press.
- Townsend, J.E. Zapata, J. Row lands, P.Alberti and M.Mercdo .1999. *Women and power: fighting patriarchies and poverty*. London: 2ed Books.
- Unesco .1969. *cultural policy,a preliminary study*.
- US Legal .2001-2015. *Anti-social behavior law & legal definition*. Retrieved from <http://definitions.uslegal.com/a/anti-social-behavior>.
- Veenhoven, R. 1993. *Happiness in Nations: subjective Appreciation of Life in 56 Nations 1946-1992*. Rotterdam: Risbo.
- Waller, M.A. 2001. *Resiliencein ecosystemic context: Evolution of the concept*. American journal of ortho psychiatry, 71(3), 290-200.
- White, R., & Cunneen, C. 2006. *Social class, youth crime and justice*, in B. Goldson & J. Muncie (Eds.), *Youth crime and justice* (pp. 17-29). London, UK: sage.
- Wiseman, T.1974. *The Money Motive*. London: Hodder & Stoughton.
- Wolf, ER. Mintz.S.W.1957. *Haciendas and plantations in middle American and the Antilles*. Social and economic studies.
- Woods, C.M, and Graves, T.D. 1973. *The Proccess of Medical Change in a Hiland Guatemalan Town*. Los Angeles: Latin American Center, University of California
- World Health Organization. 2004: *women's mental health: an evidence Based Reviw of world* , Geneva.
- Zimmerman, M.A. 1990. "Taking Aim on Empowerment Research: on the Distinction between Individual and psychological conceptions". American of community psychology, 18(1). Pp. 167-77.